

## نگاهی به چهار دهه شاعری عمران صلاحی

محمد فرزند<sup>۱</sup> - داوود ملک زاده<sup>۲</sup>

### چکیده

عمران صلاحی چهره‌ای است که چهار دهه فعالیت در عرصه شعر و نشر (داستان و فکاهه‌نویسی در مطبوعات)، ترجمه، پژوهش و حتی کاریکاتور را در کارنامه خود دارد؛ در این میان وی بیشتر به «طنزپرداز»ی شهرت دارد و جامعه ادبی او را با این عنوان می‌شناسند؛ در حالی که او خود را در درجه اول شاعر می‌داند و بعد طنزپرداز. توجه جامعه ادبی به جنبه طنزپردازی صلاحی، باعث غفلت از نیمه شاعری وجود وی را منجر شده است؛ در حالی که او در حوزه شعر هم آثار درخشانی دارد که وی را در زمره شاعران برجسته معاصر قرار می‌دهد. از ویژگی‌های شعر عمران صلاحی می‌توان به سادگی در کلام، ایجاز، پرداختن به جزئیات در شعر، آوردن تعابیر نو و تصویرسازی روشن اشاره کرد. بررسی مجموعه شعرهای عمران صلاحی و مشاهده ویژگی‌های شعر او در قالب‌ها و زمان‌های مختلف، تطوّر اندیشگی و زبانی شاعری را به ما نشان می‌دهد که شامل چهار دهه مستمر در این عرصه می‌شود.

### کلید واژه‌ها:

عمران صلاحی، شعر، طنز

### مقدمه

۱- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

از عمران صلاحی در کل ۱۵ کتاب شعر منتشر شده که در این بین در شش مجموعه، گزیده شعرهای او به چاپ رسیده است. هفت مجموعه شعر فارسی و دو مجموعه ترکی، تشکیل دهنده کتاب‌های شعر عمران صلاحی است. در این مقاله، مجموعه شعرهای فارسی او مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ به طوری که ضمن اشاره به مجموعه شعرهای صلاحی و معرفی آنها، به جنبه‌های مختلف شعری او و تطوّر در حوزه اندیشگی او در طی ۴۰ سال شاعری پرداخته می‌شود.

با بررسی‌های به عمل آمده تاکنون تحقیق جامعی در خصوص بررسی طنز در اشعار عمران صلاحی صورت نگرفته است، اگر چه به صورت پراکنده، نقدها، مقالات و ویژه‌نامه‌هایی در این رابطه منتشر شده، اما در بیش‌تر این مجلات و ویژه‌نامه‌ها به ذکر خاطراتی از صلاحی پرداخته‌اند و مطالب منتشر شده در آنها بیش‌تر ذوقی است تا علمی.

در «فصلنامه گوه‌ران»، (بهار ۱۳۸۳، شماره ۳) ویژه‌نامه‌ای در زمان حیات شاعر تدوین شده است که به نظر می‌رسد در بین این ویژه‌نامه‌ها، داری ارزش بیش‌تری می‌باشد. گفت‌وگو با شاعر در خصوص شعر و طنز و ترانه، و بررسی شعر و طنز عمران صلاحی توسط نویسندگان مختلف، با پرداختن به مجموعه شعرهای عمران صلاحی، توانست گوشه‌ای از فعالیت‌های او را به تصویر بکشد.

«ماهنامه عصر پنج‌شنبه» (آذر و دی‌ماه ۱۳۸۵، شماره ۹۹ و ۱۰۰) که قبل از مرگ عمران در حال تدوین بوده، دو سه ماه پس از مرگ صلاحی منتشر می‌شود. مصاحبه اکسیر با صلاحی و نقد او در خصوص شعر و طنز عمران، و یادداشت دبیر ویژه‌نامه، به همراه مطالبی که خود عمران در خصوص شاعر و طنزپرداز بودنش ارائه کرده، جزو مطالب قابل استفاده است. باقی مطالب تحت تأثیر مرگ او و به مسایل غیرفنی پرداخته است.

پس از مرگ صلاحی، ویژه‌نامه‌ها و یادنامه‌هایی در روزنامه‌ها، سایت‌های خبری و ادبی، و مجلات منتشر شد که از بین آنها «مجله شوکران» (آبان ۱۳۸۵، شماره ۴۲) با حجم انبوهی از نظرات و نوشته‌ها، درست یک ماه پس از فوت شاعر چاپ شد. در این نوشته بیش‌تر به ذکر خاطرات و خصوصیات شخصی صلاحی پرداخته شده، و در مواردی هم به بعد فنی شعر و طنز عمران اشاره شده است، اما حجم این ویژه‌نامه، انتظارات را برآورده نمی‌کند.

«ماهنامه گل آقا» (آبان ۱۳۸۵، شماره ۱۷۶) هم در فاصله کوتاهی پس از فوت صلاحی، و به سرعت گردآوری شده است و بیش‌تر مطالب آن - مثل شوکران - جنبه ذوقی دارد که نویسندگان این ویژه‌نامه، دوستان و همکاران صلاحی به‌خصوص در نشریه گل آقا - که صلاحی هم عضو تحریریه بوده - آن را نوشته‌اند.

«نقد و بررسی آثار عمران صلاحی» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد «رضا کریمی کوجنق» (۱۳۸۶)، است که انتظار می‌رفت آثار عمران صلاحی (در نظم و نثر) را مورد بررسی دقیق قرار دهد که البته کلی بودن پایان‌نامه و این که این اثر را از کدام دیدگاه می‌خواهد بررسی کند، گردآورنده رساله را دچار سردرگمی کرده تا از هر دری سخنی بگوید و بیش‌تر به نقل قول‌ها در کتاب‌ها و مجلات اکتفا کند.

«گفت‌وگو با عمران صلاحی» (۱۳۸۷) از مجموعه «تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران» یکی از کارهای اصولی و ارزشمندی است که در خصوص عمران صلاحی صورت گرفته است. در این کتاب، با استفاده از شیوه گفت‌وگو ابعاد مختلف شعر و زندگی شاعر، با تکیه بر رویکردهای اجتماعی، مورد بحث قرار گرفته است. کتاب در سه بخش کودکی، دوران تحصیل و دوران حرفه‌ای، تدوین شده که گویا به خاطر مرگ نابهنگام شاعر، مصاحبه ناتمام مانده، که می‌توانست ابعاد دیگری از زندگی و شعر عمران صلاحی را که کم‌تر مورد توجه بوده، از زبان خودش بیان کند.

عنوان پایان‌نامه نگارنده مقاله «طنز در اشعار عمران صلاحی» (۱۳۸۹) است که در آن ضمن نگاهی به تاریخ طنز در ادبیات فارسی و معرفی شاعران طنزپرداز، اشعار صلاحی مورد بررسی قرار گرفته و نیز طنز از دیدگاه‌های صاحب‌نظران مختلف و از منابع داخلی و خارجی تعریف شده است. ویژگی مهم این پژوهش، توجه به این نکته است که عمران صلاحی اگرچه به عنوان طنزپرداز مشهور است اما در واقع «طنز» وی بیشتر در نثر وی اتفاق می‌افتد تا شعر؛ و خود صلاحی هم اول خود را شاعر می‌داند و بعد طنزپرداز. در کل عمران در شعرهایش کم‌تر طنزی می‌کند و وجه طنزی وی بیش‌تر نثرها یا منظومه‌های فکاهی‌اش می‌باشد. طنزی که گاه در شعرهای صلاحی رخ می‌دهد طنزی ناخودآگاه و فاخر است که امکان دارد در آثار سایر

شاعران هم بتوان سراغ آن را گرفت حال آن که در اشعار عمران، درصد بیش تری به طنز اختصاص دارد.

در این مقاله بنا بر آن است که اشعار عمران صلاحی که در طول دوران شاعری وی منتشر شده است مورد بررسی قرار گیرد؛ لذا مقصود اصلی از این نوشته بیش تر بررسی شعر عمران صلاحی و توجه به تطوّر و تکوین شعر اوست؛ که طنز نیز بخشی از این قضیه است. اما از آن جایی که در این نقد و بررسی، طنز نقش عمده‌ای دارد؛ بنابراین لازم است ابتدا به اجمال تعریفی از طنز و انواع آن ارایه شود و سپس وارد بحث شویم.

«طنز در لغت به معنای مسخره کردن و طعنه زدن و در اصطلاح، شعر یا نثری است که در آن حماقت یا ضعف‌های اخلاقی، فساد اجتماعی یا اشتباهات بشری با شیوه‌ای تمسخرآمیز و اغلب غیرمستقیم (یا به تعبیری خودگویانه) بازگو می‌شود». (میرصادقی، واژه‌نامه هنر شاعری: ۱۸۰) «هجاگوی با نفرت شخصی، تحقیر و تفریح شرورانه برانگیخته می‌شود. البته او همیشه این نکته را انکار می‌کند و پیوسته اظهار می‌دارد که احساسات شخصی را از کار خود دور کرده است؛ یعنی همواره برای خیر و سعادت جمع می‌نویسد. ولی او همواره یک لجاجت جان‌گداز دارد - اگر چه سخت می‌کوشد آن را پنهان دارد - این انگیزه از تحقیر آکنده است اگر چه با ملایمت آن را به خنده برمی‌گرداند.» (حلبی، ۱۳۷۷: ۴۶) و نیز «اگر هجو جنبه طنزآمیزی داشته باشد و بیش تر به دشنام و بدگویی مستقیم اکتفا کند می‌توان آن را معادل «طنز شخصی» یا *satire personal* دانست، و معمولاً آن را یکی از انواع عمده چهارگانه طنز می‌دانند؛ یعنی طنز مذهبی، اخلاقی، سیاسی، ادبی و شخصی.

اصولاً بیش تر طنزنویسان بر این نکته تأکید کرده‌اند که هدفشان اصلاح اجتماع از طریق انتقاد است؛ اگر بعضی از آن‌ها در اساس نیز چنین هدفی نداشته باشند، تظاهر بدان می‌کنند، و برای این که از عواقب انتقاد خود در امان باشند آن را به توریه و به صورت پوشیده بیان می‌کنند.» (جوادی، ۱۳۸۴: ۱۳) خود عمران صلاحی سه واژه طنز، هجو و هزل را در مقایسه با یکدیگر به زبان ساده، چنین معرفی می‌کند: «هجو یعنی برشمردن عیب و نقص از روی غرض شخصی و آن ضد مدح است. طنز یعنی برشمردن عیب و نقص از روی غرض

اجتماعی و آن صورت تکامل یافته هجو است. هزل یعنی شوخی رکیک به خاطر تفریح و نشاط بعضی از آدم‌ها و آن ضدّ جدّ است.» (علمی، ۱۳۸۶: ۱۰ و ۱۱)

اما خود طنز به طور خلاصه به سه دسته تقسیم می‌شود: «طنز عبارتی (کلامی): گاه نکته‌ای، لطیفه‌ای در ذهن هزل نقش می‌بندد که در عبارتی کوتاه می‌آید. این نوع طنز گاهی یک ضرب‌المثل است، یا جمله‌ای که حاوی نکته‌ای نیش‌دار است.

طنز مضمونی: گاه مضمون، حرکت‌بخش و شکل‌دهنده ساختار مادی و معنوی اثر است. قصه‌های طنز منظوم و منثور ادب فارسی، تمثیل‌هایی که به ظرافت، طیفی را می‌پیمایند از نوش‌خند و لب‌خند و نیش‌خند و پوزخند تا زهرخند با استهزا و لاغ و فسوس و مسخره و طنز و طیبت و لطیفه و فکاهه که از خنده تا پرده‌دری نوسان می‌یابد. لطیفه‌های کتبی و شفاهی، و داستان‌هایی که روایتی خنده‌دار را باز می‌گوید از این دست است.

اما نوعی طنز عالی و عمیق وجود دارد که آن را «طنز موقعیت» یا فضای طنزآمیز می‌توان نامید؛ این نوع طنزآمیز بر بازی‌های قهقهه‌آمیز زبانی یا روایات و حکایات نیش‌دار متکی نیست، بلکه روح طنز در اعماق معماری اثر پنهان است؛ وضعیتی گروتسک<sup>۱</sup> ترسیم می‌شود که خواننده به هنگام عبور از متن ناگهان طنین قهقهه‌ای توأم با هق‌هق می‌شنود که نه از سطح عبارات و کنایات بلکه از معماری و فضا سازی اثر برمی‌خیزد.» (مجابی، ۱۳۸۳: ۱۹ و ۲۰)

در ادامه، مجموعه شعرهای شاعر به ترتیب تاریخ انتشار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### گریه در آب (۱۳۵۳، چاپ اول)

این مجموعه، اولین کتاب شعر شاعر محسوب می‌شود و آن را می‌توان جزو موفق‌ترین کارهای وی محسوب کرد که آثار قوی و مشهور صلاحی، که استخوان‌بندی شعری او را تشکیل می‌دهد، در آن آمده است؛ شعرهای درخشانی که هنوز هم در ذهن بسیاری از شعردوستان جاری است و سگوی پرتاب شاعر به سمت شعر معاصر به حساب می‌آید. «عیادت»، «خونۀ باهار»، «طیّارۀ کاغذی» و «من بچۀ جوادی‌ام» از معروف‌ترین آن‌ها به حساب می‌آید. این مجموعه دارای زبان صمیمی و نگاه بی‌پرده شاعر به پدیده‌ها و اتفاقات زندگی اطراف است که نمودی موفق در شعر صلاحی دارد.

شعر معروف «عیادت»، گل سرسبد شعرهای صلاحی است؛ در مورد این شعر بسیار صحبت شده و می‌شود و آن را نمونه‌ای از طنز تلخ و سیاه می‌دانند که رفته‌رفته، لبخند خواننده را تبدیل به زهرخند می‌کند. کنایه‌ای که در این شعر به کار رفته منجر به طنز شده است و این نوع طنز که از نوع طنز موقعیت است، جزو عالی‌ترین و تاثیرگذارترین انواع آن به حساب می‌آید:

«مرگ از پنجره بسته به من می‌نگرد / زندگی از دم در / قصد رفتن دارد / روحم از سقف گذر خواهد کرد / در شبی تیره و سرد / تخت حس خواهد کرد / که سبک تر شده است / در تنم خرچنگی ست / که مرا می‌کاود / خوب می‌دانم من / که تهی خواهم شد / و فرو خواهم ریخت / توده زشت کریهی شده‌ام / بچه‌هایم از من می‌ترسند / آشنایانم نیز / به ملاقات پرستار جوان می‌آیند.» (صلاحی، ۱۳۸۲: ۱۲ و ۱۳)

خود شاعر درباره چگونگی سرودن این شعر می‌گوید:

«سال ۴۷ شوهرخاله من سرطان گرفته بود. در بیمارستان سانترال بستری بود. خیلی وحشتناک بود و صدای ناله و فریاد مریض‌ها از زیرزمین شنیده می‌شد؛ مریض‌هایی که حال‌شان بهتر بود در طبقه بالا بودند. اما بالاخره آن‌ها هم می‌رفتند زیر زمین! از کوچۀ پشتی هم آن‌ها را با برانکارد و آمبولانس می‌بردند. از بیمارستان که بیرون آمدم؛ درب و داغان بودم. روی نیمکتی در بولوار نشستم و آن شعر را نوشتم: «مرگ از پنجره بسته به من می‌نگرد / زندگی از دم در قصد رفتن دارد...» (صلاحی، عمران، گفت‌وگو با عمران صلاحی، مجله همشهری ماه، ص ۳۲) وی در پاسخ به آن‌هایی که چه حال و هوایی موجب سرودن این شعر شده و این که مگر او چنین بیماری و فضایی را تجربه کرده؛ می‌گوید: «اتفاقاً خیلی‌ها می‌گویند: تو کی مریض شدی؟ در حالی که من از زبان آن شخص گفته‌ام. من در قالب آن بیمار رفتم که جای او خوابیدم روی تخت. وقتی می‌گویم آدم با مخاطبش در شعر یکی می‌شود، منظورم همین است. من دقیقاً خودم را جای آن بیمار گذاشتم. همه احساس او را از زبان خودش بیان کردم.» (همان) نکته‌ای در این شعر نهفته است که شاید کم‌تر به آن توجه شده است که کشف و توجه به آن، خود می‌تواند طنز دیگری باشد. سطر «آشنایانم نیز به ملاقات پرستار جوان می‌آیند» که به ذهن بیمار محض می‌آید، موضوع بحث ماست. این که شاعر می‌توانسته حالات

ظاهری بیمار را توصیف کند؛ اما از ذهن او خبر دادن، جز به تخیل شاعرانه نیست و همین جا دریچه دیگری از طنز گشوده می‌شود. «شاعر در همان دو سطر پایانی، به حالت خودش برگشته، و از زبان و استنباط خودش کمک گرفته و آن حرف را زده. او می‌گوید که عیادت بیمار از روی اکراه بوده و در حقیقت عیادت‌کنندگان نه به خاطر عیادت مریض، که برای ملاقات خانم پرستار به بیمارستان می‌رفتند!! خب این را چه کسی می‌تواند بگوید؟ چه کسی می‌تواند چنین فکری داشته باشد؟ وقتی خود او می‌گوید من خودم را جای بیمار گذاشتم؛ پس برای لحظاتی هم می‌تواند خودش باشد و از زبان خودش این حرف را بزند. یا نهایتش این است که بگوییم حسب مشترک شاعر و بیمار. من می‌گویم که در این قسمت از این شعر، حرف از زبان عمران صلاحی زده شده. یعنی این بار از نگاه عیادت‌کننده، و نه مریض. من مخلص کلام این که این حرف احساس و نیت شاعر موقع عیادت شوهرخاله سرطانی‌اش بوده که با طنز تلخی به پایان می‌رسد.» (ملک‌زاده، داوود، آشنایانم نیز به ملاقات پرستار جوان می‌آیند، مجله ادبیات و فلسفه، ۱۳۸۳، ص ۱۳۰)

شعر «گل‌دوزی» - که نمایانگر زندگی سخت شاعر بعد از مرگ پدر است - با طنزی تلخ و اثرگذار به پایان می‌رسد که در زمره طنز موقعیت قرار می‌گیرد. شاعر، غم نان دارد و نگران امرار معاش زندگی‌اش است، نگران است که مبدا تقلاها و دست و پا زدن‌های او و مادرش برای درآمد، به جایی نرسد:

«مادرم مثل بهار / گوشه پارچه گل می‌سازد / نخ گل‌دوزی او کوتاه است / مادرم می‌ترسد / غنچه‌ها وا نشوند.» (صلاحی، ۱۳۸۲: ۱۶)

شعر «در غربت»، نمودی از ساده‌نویسی عمران صلاحی در شعر است. تاریخ سرایش شعر ۱۳۵۰ است؛ زمانی که خیلی‌ها در کف ساختن ترکیبات سنگین و رنگین بودند؛ او با سادگی به شعر می‌رسد. شعر با این سطرها آغاز می‌شود:

«سه استکان برنج / پنج استکان پر / آب / قدری نمک...» (همان: ۲۲)

این شعر در مجموع، طنز مضمونی (مفهومی) است به طوری که شاعر یک داستانی را روایت می‌کند که ضمن آن به طنز می‌رسد. البته در همین شعر، طنزهای کلامی هم دیده می‌شود:

«از بس که تخم مرغ شکستم، دیگر / مرغان خانگی هم / با احتیاط می گذرند از کنار  
من.» (همان: ۲۱ و ۲۲)

شعر با همین ترتیب پیش می رود و جایی به یک باره قطع می شود؛ بعد شاعر با آوردن  
جمله «مادر چه چیز خوبی است!» به طنز می رسد.

شعر «طیاره کاغذی»، یکی از شعرهای خوب عمران صلاحی در این مجموعه و در کل  
اشعار وی است؛ شعری که کاملاً تصویری و خیال انگیز و عاطفی است و استفاده از صنعت  
تشبیه و تشخیص، آن را بغایت، زیباتر می نمایاند. شعر، داستان کودکی را روایت می کند که در  
باغ پرنده ها می رود و با تیر و کمان چوبی اش پرنده ها را می زند و دست آخر بادبادکش را هوا  
می کند. فضایی گروتسکی که این بار یک کودک، نقش آفرینی می کند:

«کودک / با تیر و کمان چوبی اش در باغ / فواره سنگ را بنا می کرد / وقتی یک نقطه  
هم پرنده در باغ نماند کودک / طیاره کاغذی هوا می کرد.» (همان: ۲۶)

شعر «من بچه جوادیه ام» را می توان معروف ترین شعر یا لاقل در رسته معروف ها قرار داد.  
شعری که شاعر در آن از زادگاه و محل زندگی اش حرف می زند و از انواع بدبختی و پلشتی و  
نابرابری اجتماعی، پرده برمی دارد. او تمام دردهای عالم را قرین این زندگی نکبت بار می داند:

«یک روز اگر محله ما آمدی / همراه خودت بیاور چترت را / این جا هوا همیشه  
گرفته ست / این جا همیشه ابر است / این جا همیشه باران است / باران اشک / باران غم /  
باران فقر / باران کوفت / باران زهر مار» (همان: ۳۳)

آمدن کلماتی مثل «کوفت» و «زهر مار»، فضای شعر را یکباره عوض می کند. انگار که  
کسی در جمعی با جدیت صحبت می کند و همه سراپا گوشند و فرود آمدن این کلمات، فضا  
را به نوعی تغییر داده، تلطیف می کند. این جاست که شنوندگان به همدیگر نگاه می کنند و  
لبخند «آواره» ای بر لب هایشان می نشیند؛ ام! دچار تردیدند که بخندند یا نه! بعد نگاه می کنند  
به کسی که این حرف ها را می زند. او که انگار متوجه این حالت مخاطبانش شده، خود  
خنده ای می کند و بقیه هم به تبع او می خندند؛ بعد سکوتی همه جا را فرا می گیرد و او  
می گوید: «خنده داره نه؟ آره باید به این بدبختی خندید...» و اشک گوشه چشمش می دود.  
حاضران متأثر می شوند. طنز موجود در «من بچه جوادیه ام» و شعرهایی از این دست، طنزی از



این نوع است؛ طنزی تلخ و گزنده؛ طنزی که یادآور شعر «کارم از گریه گذشته‌ست به آن می‌خندم» می‌باشد:

«کشتارگاه / در آخر جوادیه / این سوی نازی‌آباد است / و مردم محله من هر صبح /  
با بوی خون / بیدار می‌شوند / در بوی تند شاش و پهن / این‌جا بهار بینی خود را  
می‌گیرد.» (همان: ۳۴)

سطر «این‌جا بهار بینی خود را می‌گیرد»، طنز پنهان کلامی است که با ظرافت، زندگی‌ای را ترسیم می‌کند که از شدت بیچارگی، بهار و عید ندارد. همه روزهای سال، روزهای نکبت و پلشتی است و اصلاً شاعر، بهاری ندارد. بنابراین در این شعر و شعرهای این دفتر، می‌توان چنین تلقی کرد که صلاحی اصلاً به قصد طنز شعر نسوده است و اگر طنزی در آن مشاهده می‌شود، محصول ناخودآگاه وی است که به شکل طنز، جلوه می‌کند:

«در این محله اکثر مردم / محصول ناله‌های قطارند / زیرا که نصف شب / چندین بار /  
هر مادر و پدری از خواب می‌پرد! / سوت قطار یعنی / آن بچه‌ای که تیر و کمانش /  
چشم چراغ‌های محل را / از کاسه درمی‌آرد» (همان: ۳۷ و ۳۸)

صدای آزاردهنده قطار و سوت آن، در عمق جان این مردم رخنه کرده است. نکته ظریف منجر به طنز در این بند، همزاد بودن این ناله‌ها با بچه‌هایی است که نطفه‌شان بسته می‌شود و با همان سر و صدا، پا به این دنیا می‌گذارند. وی در این قسمت، با خلق تصویری ملموس، از شکسته شدن چراغ‌های تیر برق توسط بچه‌های تیر و کمان به دست حرف می‌زند و تصویری زیبا و بی‌بدیل را ارائه می‌دهد که در آن چشم به نور فانوسی که در دست سوزن‌بان است، تشبیه شده است:

«وقتی قطار می‌گذرد / چون پیرمرد سوزن‌بان / چشمان خسته خود را / در دست گرفته / تکان می‌دهم.» (همان: ۳۹)

شاعر با گفتن همه این گلایه‌ها و زشتی‌ها، زندگی‌اش را می‌ستاید. عمران صلاحی در گفت‌وگوی شفاهی (گفت‌وگو با عمران صلاحی، ۱۳۸۷) تمام این فضاها را با توصیف بیش‌تری بازگو کرده است و از شیطنتها و بازی‌ها و دعوا کردن‌ها و سینما رفتن‌ها و کار و بار زندگی‌اش در این دوران، ابراز خرسندی می‌کند و در مقام مقایسه با نسل‌های بعدی که

فضای شیطنت‌شان محدود و تعریف‌شده در دنیای دیگری‌ست، به حال آن‌ها افسوس می‌خورد:

«من بچه جوادیه‌ام / در این محل هنوز / موی سبیل / پیمان محکمی‌ست / و تکه‌های نان / سوگند استوار / با آن‌که بچه‌ها و جوان‌ها / از نسل سانددویچ‌اند / و روز و شب / دنبال پوچ و هیچ‌اند.» (صلاحی، ۱۳۸۲: ۴۰ و ۴۱)

«من بچه جوادیه‌ام» زندگی‌نامه خودنوشتی‌ست که شاعر از کودکی تا جوانی نوشته است. در این شعر، وی خشم فروخورده مردمی فقیر را که از تبعیض و نابرابری به فغان آمده‌اند، فریاد سر می‌دهد:

«این روزها دیگر / چون بشکه‌های نفتم / با کم‌ترین جرقه / می‌بینی / ناگاه / تا آسمان هفتم / رفتم!» (همان: ۴۲)

عمران صلاحی در شعرهای دوره جوانی عتاب تندتری در خصوص نوشتن شعرهای نیش‌دار و هجوگونه دارد؛ اگر چه بسیاری از آن‌ها از روی تفتن باشد؛ اما این روحیه رفته‌رفته در او تلطیف می‌شود و شعرهای سال‌های پایانی وی، در فضایی عاطفه‌مند و لطیف خلق می‌شوند. «گریه در آب» را نه اگر موفق‌ترین، اما جزو بهترین‌های عمران صلاحی می‌توان به شمار آورد.

#### ایستگاه بین راه (۱۳۵۶، چاپ اول)

مجموعه‌ای نسبتاً قطور از شعرهای عمران صلاحی که در آنها چند غزل و چند شعر محاوره‌ای و ترانه دیده می‌شود، ورود وی به عرصه طنز را تلطیف کرده است. اشعار این دفتر در ادامه شعرهای قبلی شاعر است در همان فضا و البته با رسیدن به جوانی و اندکی تغییر دغدغه‌های شاعر. ایستگاه و قطار و راه‌آهن و عناصری از این دست، جزو جدایی‌ناپذیر روزگار نوجوانی و جوانی شاعر را تشکیل می‌دهد؛ تا حدی که علاوه بر فضای شعرها، در نام‌گذاری کتاب‌ها هم تاثیرگذار بوده است. عمران صلاحی را می‌توان جزو معدود شاعرانی به حساب آورد که متأثر از فضای زندگی‌اش شعر ساخته است؛ شاعری که تحت تاثیر محیط، مردم و طبیعت بوده است. او به معنی کلمه شاعر بوده و همواره متوجه «پیوند خوردن احساس

و عاطفه با تخیل» است. در این مجموعه در بیش تر جاها، جزیی نگری شاعر، با تصویرسازی دقیق و ظریف، خود فضای لطیفی را به وجود می آورد که ممکن است به مرز طنز بلغزد:

«لب مرزی رفتیم / خاک را رود دو قسمت می کرد: / این طرف ما بودیم / آن طرف هم آن ها. / دیده بانان سر برجی از دور / ناظر ما بودند. / و من بهت زده، ناظر گنجشکانی / که همه / بی گذرنامه سفر می کردند!» (صلاحی، ۱۳۵۶: ۲۲)

شعر «بیت» که در واقع تکبیتی است، نکته های ظریفی در خود دارد. بیت به شکل زیر نوشته شده است:

«میان چار دیوار

اختیاری گفته اند

آری

ولی من دوست دارم

بشکنند این چار دیواری!» (همان: ۲۹)

طرز نوشتن این شعر، و شکستن مصراع ها، عملاً فروریختن همین چارچوب است؛ چارچوبی که شاعر در شعر و به تبع آن در زندگی از آن شاکی ست. عمران با این تکبیت در بیان و عمل نشان داده است که وی دنبال چه چیز می باشد و این خود طنزی قابل ستایش است.

یکی از شیوه های ایجاد طنز، وارد کردن نام نام آوران پهنه ادب و فرهنگ در حوزه شعر و نثر می باشد. وی با آوردن نام «ناصر خسرو» در فضایی که با آن سنخیتی ندارد یا نامتعارف است، پای طنز را به عرصه شعر می کشد:

«ناصر خسرو / توی قطاری / گوشه کوپه / لم داده و روی لبش پیپی / شلوار اتو کرده به پایش / دستش به قلم / قلمش بر جدول سرگرمی / پنجره باز و بوی بیابان / مثل سگی دنبال قطار است.» (همان: ۸۹ و ۹۰)

که البته تعبیر سطر آخر از زبان عمران اندکی عجیب به نظر می رسد. او این کار را در مجموعه «مرا به نام کوچکم صدا بزن!» با آوردن عبید زاکانی به کوچه های قزوین هم انجام

داده است؛ عمران در مجموعه «آن سوی نقطه چین‌ها» و در شعر «دختر ترسا»، شیخ صنعان را این گونه به بازی گرفته است:

«و حالا / دختر ترسا، ترس و بی پروا خود را / می افشانند / شیخ صنعان به شیوه‌ای نو  
/ می خواند.» (صلاحی، ۱۳۸۶: ۱۲۰)

که در این شعر، با آوردن کلمه متضاد «ترس» در برابر و در کنار «ترسا» به طنز رسیده است. عمران در شعر «بهشت» با تشبیه بلیغ و متضادی که منجر به طنز در این شعر شده است، یک نوع خوش‌باشی را به انسان نشان می‌دهد که در آن حالت، آدمی غم گذشته و آینده را نمی‌خورد و در حال، حال می‌کند:

«آدم به جرم خوردن گندم / با حوا / شد رانده از بهشت. / اما چه غم / حوا خودش  
بهشت است.» (صلاحی، ۱۳۵۶: ۹۸)

وی با ایجاد وارونه‌سازی در دو سطر اول شعر «بخاری‌ساز»، به طنز کلامی و متعاقب آن به طنز موقعیت می‌رسد؛ به طوری که ابتدا با خواندن دو سطر خنده‌مان می‌گیرد:

«وصله‌های او لباسی داشت / نه، لباسش وصله‌هایی داشت.» (همان: ۱۲۶)

تردید شاعر از زیادی وصله‌های لباس بخاری‌ساز، این تصور را به وجود می‌آورد که لباسش چقدر پاره و بنخیه‌خورده است. ادامه شعر هم فقر مرد بخاری‌ساز را نشان می‌دهد:

«لوله‌ها را توی زانو کرد / زانوی مرد بخاری‌ساز می‌لرزید» (همان: ۱۲۶)

این دو سطر یادآور چیستانیست در ترکی که در مورد سوزن گفته می‌شود: «هامینی بزر، اوژی لوت گزر.» یعنی «همه را می‌آراید و خودش عریان است.» این مفهوم در شعر دیگری از عمران، با نام «راننده آژانس»، نمود بیش‌تری پیدا کرده است:

«یک عمر برده‌ام / این را به آن طرف / آن را به این طرف / اما دریغ / یک لحظه

خویش را نرساندم به مقصدی.» (صلاحی، مجله عصر پنج‌شنبه، ص ۱۱)

دادن شخصیت انسانی به درخت، تشبیه کردن او به گدا، موجب ایجاد کلام شاعرانه و طنز

تصویری (کاریکاتور) می‌شود:

«در کنج پیاده‌رو، درختی / با دست دراز و قامت خم / می‌گفت به عابری شتابان / —  
در راه خدا به من کمک کن!» (صلاحی، ۱۳۵۶: ۱۶۴)  
هفدهم (۱۳۵۷، چاپ اول)

این مجموعه یک سال پس از انقلاب منتشر شد و در همان فضا سروده شده است. برخی از شعرهای این مجموعه تاویل پذیرند و مختصّ به زمان خاصی نیستند؛ که البته همان شعرها، جالب از کار درآمده‌اند:

«دل‌شان می‌خواست / چشم مردم را گریان بینند / گاز اشک‌آور را ول کردند /  
خنده‌آور بود.» (صلاحی، ۱۳۸۲: ۶۵)

پارادوکس حاصل از خنده و گریه، و عملی که برای تحقّق این امر صورت می‌گیرد، به زعم شاعر خنده‌آور است. البته عبارت «خنده‌آور بود» در این شعر، نوعی ایهام دارد: اول که کارشان خنده‌دار بود، و دوم گازی که به جای اشک ول کردند، خنده مردم را درآورد؛ که البته اندکی دور و بعید است!

همان‌گونه که اشاره شد این مجموعه در برهه‌ای خاصّ نوشته شده و زمان، ایجاب می‌کرد که گاه شعر به سمت شعار بلغزد و البته طبیعی به نظر می‌رسد. اما شاعر خود در گزینه‌هایش به ذکر چند شعر از آن بسنده می‌کند؛ شعرهایی که در گذر زمان، مصرف‌شان به پایان نرسیده، برای همه دوران‌ها قابل خوانش است.

#### سال‌های دور

در کتاب «گزینه اشعار عمران صلاحی» که به سال ۱۳۸۲ توسط انتشارات نیلوفر منتشر شده است، علاوه بر گزینه‌ای از دفترهای منتشرشده شاعر، از کتاب‌های منتشرنشده هم نمونه‌هایی آمده است و گاه یک کتاب به طور کامل چاپ شده است. «سال‌های دور» از جمله دفترهای شعری است که کتاب نشد؛ ولی نمونه‌هایی از آن در این کتاب آمده است. شعرهای این دفتر محصول سال‌های ۵۰ تا ۵۶ است که ۱۴ شعر آن در این کتاب آمده است. البته پیش‌تر در کتاب «آی نسیم سحری! یه دل پاره دارم چن می‌خری؟» که در سال ۱۳۷۹ چاپ شده، چهار شعر از این مجموعه آمده است. در این دفتر هم از منتشرنشده‌ها، اشعاری موجود است

که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد. طنزهایی که در شعرهای این دفتر آمده، بیش‌تر از نوع کلامی است و گاه به سبب کوتاهی به مرز کاریکلماتور می‌رسد. برای مثال:

«غریو مردم ده: زنده باد برف!» (صلاحی، ۱۳۸۲: ۷۱) یا:

«نهاد زیر سرش صفحه‌ حوادث را / و مثل حادثه‌ای روی آن دراز کشید.» (همان: ۷۹)

یا:

«یک نفر آمد و بر پنجره‌ام گل مالید / من ولی منتظر بارانم.» (همان: ۸۰)

و یا در دفتر «مرا به نام کوچکم صدا بزن!» هم چند مورد از این دست یافت می‌شود:

«گفت: / هر که عریان آمد، در باران، خیس نخواهد شد.» (همان: ۱۳۱) و:

«با لباسی پاره / از فروشنده سوالی کرد: / قیمت انسان متری چند است؟» (همان:

۱۲۸) و باز:

«بر سرش چتر گرفتم دیدم / او خودش باران است.» (همان: ۱۹۰)

در دفتر «سال‌های دور» زبان صلاحی، اندکی از سادگی دور شده است و شاید خود نیز به کیفیت پایین شعرهای آن آگاه بوده که بعد از سال‌ها بخشی از آن‌ها را در گزینۀ اشعار با عنوان «منتشر نشده» آورده است. با این حال باز، عمران صلاحی، ذات شاعرانه‌اش را با جزیبی‌نگری و تشبیه‌های ظریف و بکر نشان داده است:

«ای درختان بلند! / ... سایه را مثل پتویی پاره / بر زمین پهن کنید.» (صلاحی، ۱۳۸۲:

۷۱)

شعر «درخت و شعله»، درخت اناری را نشان می‌دهد که میوه می‌دهد و انسان می‌شود که این تعبیر خود طنزآلود است:

«درخت، بار آورد / دو تا انار آورد / دو تا انار رسیده، دو تا انار درشت. / انار / به رنگ

شرم درآمد / درخت، دختر شد.» (همان: ۷۷)

جابه‌جایی حروف «درخت» و تبدیل آن به «دختر»، نکته‌ای قابل تأمل است و به زیبایی کلام می‌افزاید.

### مرا به نام کوچکم صدا بزن!

این مجموعه نیز جزو آن دفترهایی است که به طور مستقل چاپ نشده و بخش عمده‌ای از آن در گزینۀ مروارید و تعدادی هم در گزینۀ انتشارات دارینوش (۱۳۸۶) آمده است. این مجموعه در بردارنده شعرهای ۵۸ تا ۸۱ شاعر است و در جاهایی از این مجموعه می‌توان تطوّر زبانی و رفتاری وی را مشاهده کرد؛ به طوری که رفته‌رفته شعرش از آن حالت اعتراض اندکی فاصله می‌گیرد و حتی انتقادهایش را با لطافت و نرمش بیان می‌کند. صلاحی در این مجموعه هم، مثل سایر مجموعه‌ها شعرهایی متفاوت در قالب‌های گوناگون دارد. او تضاد در جامعه و فقر طبقاتی و تبعیض و نابرابری را با دم دست‌ترین چیزها نشان می‌دهد که اشاره به آن‌ها به خلق طنز می‌انجامد که در فضای گروتسکی این اتفاق می‌افتد:

«پیرمردی گرسنه و بیمار / گوشۀ قهوه‌خانه‌ای می‌خفت / رادیو باز بود و گوینده / از مضرات پرخوری می‌گفت» (همان: ۹۱)

«نام کوچک» که نام مجموعه هم از آن برگرفته شده است، یکی از بهترین شعرهای عاشقانه معاصر است. شاعر با ذکر هر کلی، به جزئیّت آن اشاره دارد:

«درخت را به نام برگ / بهار را به نام گل / ستاره را به نام نور / کوه را به نام سنگ»  
بعد از نام بردن از این عناصر، شاعر به خودش می‌رسد و از معشوق می‌خواهد که دل دردمند وی را دریابد. دیدن برگ از درخت یا گل از بهار، توجه جزئی و دقیق به مسئله است؛ همچنان که صدا کردن کسی با نام کوچک. این شعر در حکم یک رباعی است که سطر آخر، در حکم مصراع چهارم است و سکوی پرتاب شعر: «مرا به نام کوچکم صدا بزن!» (همان: ۱۰۱)

این جزئی‌نگری‌ها و پرداختن به ریز مسایل شعر، او را از کلی‌گویی و تکرار مشابه، دور می‌کند:

«در هر چراغ دوری / ستاره‌ای می‌سوزد / در هر ستاره‌ای عشقی / در هر عشقی گلی / در هر گلی عطری / در هر عطری پروانه‌ای / در هر پروانه‌ای شاعری». (صلاحی، ۱۳۸۶: ۶۴)

صلاحی در شعر «چنین گفت...» با ترسیم انفجاری در شهر و مردن مردم از زن و مرد و کودک و پیر، به طنز موقعیت می‌رسد:

«زنی داشت در باجه‌ای زرد با یک نفر حرف می‌زد که پرواز کرد / و خون صدا از رگ پاره سیم / بر خاک ریخت / در آن انفجار / ... به مقصد رسیدند مردان کار / به مقصد رسیدند چندین زن خانه‌دار / و راحت شدند از صف نان و گوشت...»

و تصویر غمگینی از مرگ کودک در گهواره با استفاده از حدیث معروف «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» ارائه می‌شود.

«به مقصد رسیدند چندین زن کارمند / و آن ماه، شهریه مهد کودک نپرداختند / ز گهواره تا گور، یک خط کوتاه سرخ» (صلاحی، ۱۳۸۲: ۱۱۹)

شعر «باز همان» شعری است که با تعبیر گوناگون از همهمه و سیل و آتش و باد و .. حرف می‌زند و خواننده را به فضاهاى دیگری می‌برد؛ اما دست آخر با گفتن «آه / حس من / باز خطا می‌کند / کولر همسایه صدا می‌کند» (همان: ۱۱۲) شعر وارد فضایی دیگرگون می‌شود و این جاست که طنز در شعر صلاحی به صورت عمودی اتفاق می‌افتد. یعنی سطر پایانی، زنگ شعر می‌شود. گاه در این گونه شعرها (مثل همین شعر) با یکبار خواندن، قضیه فیصله می‌یابد و مخاطب میلی برای مرورهای بعدی ندارد. این شعر را می‌توان در دسته طنز مضمونی قرار داد. و باز مثالی از طنز عمودی البته در شعری بسیار کوتاه که طول و عرض شعر یکی است:

«از معبری غریب رسیدم به معبدی / بر در نوشته بودند: / لطفاً به جای کفش / پا را در آورید!» (همان: ۱۵۶)

شعر «یک مکالمه کوتاه»، طنزی کرخ‌کننده دارد که آدم را دچار تعجب می‌کند و نمی‌داند که با مخاطب سر شوخی دارد یا جدی حرف می‌زند:

«- سلام علیکم / - علیک السلام / چه می‌خواستی؟ / - هیچ، هیچ / فقط خواستم حال‌تان را بپرسم». (همان: ۱۱۸)

طنز در شعرهایی از این دست در آثار عمران صلاحی به این خاطر اتفاق می‌افتد که موضوعاتی را به شعر تبدیل می‌کند که کم‌تر کسی انتظارش را دارد و از همین جا شگفتی و بهت به کار او آغاز می‌شود و این خود آغاز طنز است.



«یک شعر اداری» حکایت هنرمندانی است که به خاطر معیشت مجبورند به کاری تن دهند که دوست ندارند. شاید عمران از زبان خودش و خیلی‌های دیگر این حرف را زده باشد. آدم‌ها دوست دارند از کاری که از آن کسب درآمد می‌کنند، لذت ببرند. فضای مسموم اداره و حاکم بودن فضای روابط به جای ضوابط و گم شدن در «قرطاس‌بازی»ها، شاعر را دل‌آزرده می‌کند. او با آوردن فضای طبیعت در شعر، آرزو می‌کند که کاش محل کارش چنین و چنان بود:

«ای کاش / اعلام کنم حضور خود را / بر قلّه کوه و دامن دشت / هر روز درست ساعت هشت... / ای کاش / می‌شد همه وقت رفت و گل چید / بر "طبق مقررات" خندید». (صلاحی، ۱۳۸۲: ۱۴۹)

که سطر پایانی کژتابی زبانی دارد به این صورت که: می‌توان طبق قانون و مقررات خنده کرد و شاد بود. و دومی که کژتابی در این معنی رخ می‌دهد: بر عبارت «طبق مقررات» خنده کرد و یعنی مقررات و قوانین وضع شده و دست و پا گیر را به تمسخر گرفت! عده‌ای از شاعران شعرشان غمگین است، این نه بدان معناست که آن‌ها در کل انسان‌های غمگینی هستند؛ بلکه چون بیش‌تر در لحظات اندوه، سراغ شعر می‌روند و آن را ثبت می‌کنند، چنین تلقی می‌شود. عمران صلاحی جزو آن افرادی است که حتی اگر در لحظات غم سراغ شعر برود - یا شعر سراغ او بیاید - نکته لطیفی نیز به آن پیوست می‌کند؛ او سعی می‌کند به نیمه پُر لیوان هم توجه داشته باشد:

«می‌آمدیم و راه پر از برف بود / ناگاه بین راه / فریاد زد / همراه: / — بر شاخه‌ها شکوفه لبخند را ببین!» (همان: ۱۵۳)

شعرهای صلاحی در دفتر «مرا به نام کوچکم صدا بزن!» از نیمه دوم دهه هفتاد تبدیل به شعری خشتی می‌شود. گویا دیگر شاعر غمی ندارد و در یک خوش‌باشی سیر می‌کند و بیش‌تر در ظواهر زندگی، سیر می‌کند. این شعرها تا سال ۸۱ ادامه پیدا می‌کنند؛ در حالی که در مجموعه هزار و یک آینه که اشعار آن در اوایل دهه هفتاد سروده شده‌اند، کاملاً متفاوت و غمگین و معترض است.

هزار و یک آینه (۱۳۸۰، چاپ اول)

این مجموعه، به نوعی اولین تجربه جدی صلاحی در حوزه شعر سپید است. خود وی در مقدمه کتاب، درباره چگونگی سرودن این شعرها توضیحاتی داده است. شعرهای این دفتر در سالهای ۷۱ و ۷۲ سروده شده است و بنا به بحثی که در یادداشت کتاب قبلی (مرا به نام کوچکم...) داشتیم؛ متعلق به زمانی است که شاعر، دوران اعتراض را با زبان تیز طنز، آمیخته است و شعرهایی عالی، تولید کرده است. «در هزار و یک آینه، هزار و یک شب، دست‌مایه روایت دردها، آرزوها، جست‌وجوها و سرگردانی‌های مردمی است که سرنوشت مشترک و تصاویر تکرارشونده زندگی ایشان را به هم پیوند می‌دهد؛ با آن که شعرهای «هزار و یک آینه» به اندیشه اتکا دارند، در دایره مفاهیم، تک‌لایه و قابل تقلیل به معنایی ساده و صریح نیستند. ابهام شاعرانه‌ای که خاصیت تعبیرپذیری به شعر می‌دهد و آن را از تبدیل شدن به شعار، موعظه، مقاله فلسفی و نظایر این‌ها در امان نگه می‌دارد، شعرهای این مجموعه را در جایی نشانده است که تاب پذیرش تعبیر گوناگون را دارند و خواننده را در پی افکندن در فضاها و فکری شاعرانه سهیم می‌کنند. این نکته حکایت از فزونی یافتن عمق، پیچیدگی و تودرتویی فضای اندیشگی این مجموعه، نسبت به مجموعه‌های پیشین شاعر است.» (رجب‌زاده، شهرام، مجله گوه‌ران، ۶۶ و ۶۷) صلاحی در این مجموعه، هر لحظه با تردیدی شیرین همراه است، یک نوع استرس از نوع خوش‌خیم که با ایجاد ابهام شاعرانه و امید زیرپوستی، همراه است. ابهامی که ما را به داستان‌های پیچ در پیچ هزار و یک شب می‌برد:

«پشت در چیست نمی‌دانیم / شاید اسبی سفید باشد و ما را با خود به قصر قصه‌ها ببرد / شاید ازدهایی باشد و به شعله نفس خویش / خاکسترمان کند / حلقه بر در بزنیم یا برگردیم؟» (صلاحی، ۱۳۸۰: ۱۳)

شعرهای این مجموعه نام ندارند و شماره‌گذاری شده‌اند. البته در گزینه «آی نسیم سحری...» که یک‌سال قبل از این کتاب منتشر شده، چند شعر از این دفتر - که در آن موقع الهامات نامیده شده - آمده است که شعرها نام دارند. به نظر می‌رسد حذف نام‌ها و آمدن شماره‌ها به خاطر یک نوع ارتباطی است که مستقیم یا غیرمستقیم، شعرهای این مجموعه با هم دارند. از آن جایی که عمران صلاحی در این مجموعه، ملهم از «هزار و یک شب» شده که

داستانی تو در تو و پیچاپیچ است، این فضا را پیوسته در شعر خود آورده و از ورود و خروج‌ها حرف زده است؛ رسیدن از تاریکی به روشنایی؛ از شهری به شهری؛ از باغی به باغی. این ورود و خروج پیوسته با شاعر هست. این موضوع را در شعر اول این مجموعه می‌بینیم؛ زمانی که وی با شهرزاد قصه، سخن می‌گوید:

«خاتون / در قصه‌های تو در تو غاری هست / و در آن غار، صندوقی / و در آن صندوق، خواسته‌هایی. / سحر کلام تو / این همه را بر من می‌گشاید». (همان: ۱۰)

و در ادامه ما شاهد این دخول و خروج‌ها هستیم:

«دری گشوده می‌شود به باغی / از آن باغ / دری به باغ دیگر / و هم‌چنان باغی پشت باغی / پر از گل‌های رنگین و درختان سنگین از میوه / در آخرین باغ، در می‌بینیم بسته...» (همان: ۱۳) یا:

«در به ورودی گشوده می‌شود / به درون خواهی رفت / طلسم خواب را خواهی شکست / آینه‌ها را بیدار خواهی کرد / دهلیزهای تو در تو / و پله‌های پیچاپیچ / تو را به غرفه‌های رنگارنگ خواهد برد» (همان، ص ۴۵)

اوج این نمونه‌ها در شعرهای شماره ۶۹ و ۸۲ اتفاق می‌افتد. اوج تردید در آن‌ها دیده می‌شود. از آنجایی که هر ورودی با خروجی دیگر همراه است و در عین حال هر خروجی، ورودی دیگر است؛ مثلاً وقتی نوزادی به دنیا می‌آید، در عین حال که از رحم مادر خارج شده، وارد یک دنیای دیگر می‌شود؛ این ورود و خروج در همه حالت‌ها با ما هست؛ اما نکته این جاست که نمی‌دانیم کدام به نفع ماست؛ چون گاهی خیال می‌کنیم که وارد شده‌ایم اما خبر نداریم که خارج مانده‌ایم:

«اکنون دری دیگر / به وسوسه باز می‌شود / وارد می‌شوی / و نمی‌دانی که خارج شده‌ای» (همان: ۸۲)

این مسئله را عمران صلاحی در یکی از شعرهای انتهایی کتاب به صراحت بیان کرده است:

«با آتشی در دست / از کوچه‌های تاریک و خلوت می‌گذرم / و به آن لحظه خاص می‌رسم

/ آوازی بر در می خواند. / آتش از دست می نهم / کفش از پا درمی آورم / به پایان می رسم  
/ تا بار دیگر آغاز شوم». (همان: ۷۱) و به شکلی عریان‌تر در شعری دیگر:  
«نمی دانیم / اگر عبور کنیم / وارد شده‌ایم / یا خارج. / نمی دانیم / اگر گام برداریم /  
دور شده‌ایم / یا نزدیک. / ایستاده‌ایم / حیران / نمی دانیم بخندیم / یا گریه کنیم». (همان:  
۹۵)

و در شعر آخرین کتاب - که اتفاقاً یک رباعی است - خود به این نتیجه می‌رسد و  
خواننده را هم از آن بی‌اطلاع نمی‌گذارد:

«کردیم در آینه‌ی رویا سفری

رفتیم از این شهر به شهر دگری

دالان عبورمان چه طولانی بود

دیدیم به هر قدم دری پشت دری». (همان: ۱۰۲)

عمران صلاحی در این دفتر، شاعری ست فیلسوف، که در مورد موضوعاتی که مطرح  
می‌کند، چون و چرا راه می‌اندازد. وی در این دفتر، موضوع ورود و خروج را باز به نوعی  
دیگر مطرح می‌کند؛ لیکن با ظرافتی که به طنز می‌انجامد:

«شاید اگر نگفته بودی / به آن در نزدیک نمی‌شدم / کلید را نمی‌چرخاندم /  
چشم‌انداز را نمی‌گشودم. نهی تو / همه امر بود». (همان: ۷۰)

کشف شاعرانه‌ای که در این جا اتفاق افتاده، این است که هم‌چنان که شاعر اعتقاد دارد هر  
ورودی نوعی خروج است، می‌گوید هر نهیی، خود نوعی امر است. این که کسی می‌گوید:  
«نرو!» در عین نهی، امر را هم با خود دارد.

در این دفتر، شاعر خوردن سیب را مقدمه‌ای برای ورود به ساحت عشق می‌داند.

«این حکایت / همه از آن سیب است / که روزی به خاک افتاد و عشق را / بیدار

کرد. / اگر سیب نمی‌افتاد / لابه‌لای شاخه‌ها / ماه را نمی‌دیدم». (همان: ۵۷)

اگر بخواهیم از منظر جبر و اختیار، به شعرهای این دفتر نگاهی بیندازیم، عمران را  
شاعری جبری مسلک خواهیم یافت که حتی اختیار را محصول جبر دانسته، خود را در برابر

امر محتوم الهی محکوم می‌داند. او حتی قضیه رانده شدن آدم و حوا از بهشت را هم محصول همین جبر می‌داند و آن‌ها را مقصر نمی‌شمارد:

«اگر قرار نبود / آن در گشوده شود / چرا کلیدش را برنداشتند. / اگر قرار نبود من میوه بچینم / چرا در باغ / تنه‌ایم گذاشتند؟» (همان: ۸۹) و یا:

«پروانه بی آن که خود بداند / گرده می‌افشاند / از گیاهی به گیاهی. / و ما ناگهان / عاشق می‌شویم / در نسیمی که نمی‌دانیم / از کدام سو می‌وزد!» (همان: ۹۶)

عمران صلاحی در این مجموعه، درون و برونش یکی شده است و نتوانسته اندوهش را پشت لبخندهای همیشگی‌اش پنهان کند. پنهان شدن میوه‌ها پشت حصارهای بلندی که ساخته شده، تا مبادا میوه‌ای به دست رهگذری برسد. سنگربندی انسان امروز و در پستوها پنهان شدن و غافل از هم بودن، غم شاعر دهلیزهای پیچ‌پیچ، در این مجموعه است:

«حکایت همچنان باغی ست / که حصارهایش را وسیع‌تر می‌سازند / تا مبادا درخت توتی / به دانه‌ای شیرین / رهگذری خسته را دریابد.» (همان: ۹۷)

«نخستین ظهور شعر سپید در کارنامه عمران صلاحی، قدرت‌مند و ستودنی است. بی‌گمان بخش مهمی از این قدرت، متأثر از تجربه غنی شاعر در شعر موزون است. در این دفتر، تسلط صلاحی بر زبان و شناخت او از ظرفیت‌های کلمه، بسیار فراتر از حدی است که بدون تکیه بر پیشینه شعری - ادبی زبان پارسی و به طور خاص، تجربه در وزن، دست‌یابی بدان میسر نیست.» (رجب زاده، شهرام، مجله گوه‌ران: ۶۷) با این حال، در این مجموعه کم‌تر از طنز عمران صلاحی سراغ داریم و او شاعری است که شعر خودش را نوشته، اصراری به طنز بودن یا نبودن ندارد. زبانش اندکی فاخر و ادیبانه شده است و انگار اجازه ورود هر کلمه را به این دفتر شعر نداده است و آن فضای خاص را با کلمه‌ها و تعبیر خاص، حفظ کرده است؛ به تعبیری دیگر، زبان عمران صلاحی در اشعار نیمایی به نسبت شعر سپید روان‌تر و راحت‌تر است و البته به همان نسبت به سبب حضور وزن، شاهد حشوئیاتی برای پر کردن وزن سطرها هستیم. او در شعر سپید اندکی مطمئن - البته نه به شدت شاملو - می‌نویسد و چنین حس می‌شود که وی کمی از زبان صمیمی خودش در شعر، دور شده است.

در یک زمستان (۱۳۸۶، چاپ اول)

مجموعه «در یک زمستان» که گویا قرار بوده ابتدا با نام «در غبار برف» چاپ شود، جزو کتاب‌هایی است که بعد از فوت شاعر منتشر شده است و پیداست که نظارت دقیقی روی آن نشده و شاید ناشر فرصت را بعد از مرگ شاعر مغتنم شمرده تا شعرهای منتشرنشده‌اش را به بازار کتاب عرضه کند. کتاب، در دو بخش تنظیم شده که در قسمت اول با عنوان «در یک زمستان» چاپ شده و قسمت دوم «اشعار دیگر». قضیه از این قرار است که شعرهای بخش اول این کتاب مابین ۸ دی‌ماه ۶۶ تا ۲۱ اسفند ۶۶ - و در واقع «در یک زمستان» - سروده شده است. پیداست که اصولاً سرودن ۵۸ شعر در فاصله ۷۰ روز، می‌تواند با ناخالصی‌هایی همراه باشد و شاعران معمولاً از بین سروده‌های خود، به‌گزین می‌کنند و نه همه تولیدات خود را به چاپ می‌سپارند. همیشه نگرانی من درباره‌ی افرادی مثل عمران این مسئله است که ناشر و یا خانواده‌ی وی پس از مرگ شاعر، بدون توجه به کیفیت کار، هر چه که زیرش امضای عمران صلاحی باشد را منتشر کنند. درست است که از نظر فروش، چندان مشکلی برای ناشر پیش نخواهد آمد، - به هر حال عمران صلاحی آدم کمی نیست - اما بعدها که کلیه آثار وی مورد بررسی قرار می‌گیرد، اثرهای ضعیف، معدل کار وی را پایین خواهد آورد. مثلاً ۵۰ سال دیگر، مخاطبانی که با نام عمران صلاحی آشنا می‌شوند، با انبوه شعرها و نثرهای وی مواجه خواهند شد. و آن‌ها برای شناختن صحیح وی، به همه آثارش نگاهی خواهند انداخت؛ حداقل در حوزه‌ی دانشگاهی و پژوهش، این‌گونه خواهد بود. و در آن صورت است که نه فقط اشعار و دفترهای موفق وی، که کلیات اثرش، ممکن است به نام وی لطمه بزنند.

دفتر اول این مجموعه در فضایی خاص سروده شده است و انگار عمران صلاحی تحت تاثیر - مثلاً شاملو - به این شعرها رسیده است. زبانی مطمئن و فاخر، با کلمات و جمله‌های ثقیل و آهنگ خاص، ابهام بیش از اندازه در قیاس با سایر شعرهای صلاحی که اغلب به دشواریاب بودن شعرها منجر شده است. شاید اگر از زیر این شعرها امضای «عمران صلاحی» را برداریم؛ تشخیص این‌که چه کسی شاعر این شعرهاست، اندکی دشوار می‌نماید. دفتر با این سطرها شروع می‌شود:

«قلعگیان از پیش / دروازه بر حرامیان گشوده بودند / و کوتوال بر برج غرور خویش  
/ ابلهانه پاس می‌داد». (صلاحی، ۱۳۸۶: ۹)

این لحن و فضای شعرهای شاملو را در شعرهای دیگر هم می‌توان به وفور مشاهده کرد:  
«چنان آشکار آمدی / که دیده‌بانان ندیدند». (همان: ۵۰) یا:

«من فریادم را با هزار گره در گلو بسته‌ام / من اندوهم را خنیدیده‌ام / من درد را  
رقصیده‌ام». (همان: ۶۶) که این آخری یادآور لحن و آهنگ شعرهای شاملو مثل «کیفر» و  
«عشق عمومی» هم هست.  
و شعری به این شکل:  
خنجری در خم راه  
با خنده خونینش  
به کمین نشسته است

آواز می‌خوانم  
تا تنها نباشم

پرتگاهی  
با دندان سنگ‌هایش  
دهان گشوده است

آواز می‌خوانم

تا خوابم نبرد... (همان: ۷۳)

البته این شیوه نوشتن، باعث به وجود آمدن تفکری عمیق به همراه موسیقی‌ای خاص، با  
ابهامی که مخل هم نیست، شعر او را می‌تواند در درجه متعالی قرار دهد؛ اما نکته این‌جاست  
که بعد از عمری شاعری در زبانی ساده - که رسیدن به آن ساده نیست - چه انگیزه‌ای باعث  
می‌شود شاعر به زبانی فاخر روی بیاورد؛ آن هم در زمانی (دهه ۶۰) که دیگر این شیوه شعر  
گفتن، در حال رخت بستن است و حتی آن‌هایی که گرفتار این زبان بودند (مثل شمس  
لنگرودی) تمام زورشان را زدند تا از آن کناره بگیرند.

در این مجموعه یک شعر «عمران وار» می‌شود یافت که شاید از دستش در رفته باشد که شیطنت خودش را با آن کلمات دم دست، روبه‌روی خواننده قرار می‌دهد که پایان‌بندی شعر با اتفاق غیر منتظره و با استفاده از اصل غافل‌گیری، منجر به طنز می‌شود:

«کیسه‌ای بسته‌بندی شده / پشت در / منتظر ماشین شهرداری. / آدمی بسته‌بندی شده / پشت در / منتظر سرویس اداره. / ماشین شهرداری می‌آید / آدم بسته‌بندی شده را برمی‌دارد / می‌رود». (همان: ۶۲)

شعرهای این مجموعه بیش‌تر سپید هستند. البته در بین‌شان نیمایی هم به چشم می‌خورد. اما نکته‌ای در خصوص سپیدنویسی عمران صلاحی وجود دارد و آن این است که همان فکری که شاملو کرده، به نوعی عمران هم کرده؛ یعنی زمانی که می‌خواست از شعر وزن را کنار بگذارد، به جای آن کلمات فاخر و لحن سنگین را جایگزین کرده، حتی گاه از قافیۀ ظاهری هم استفاده کرده است. اگر صلاحی در نوشتن شعر سپید هم مثل نیمایی عمل می‌کرد، می‌توانست دریچه‌ای تازه به شعر نو باز کند. البته او شعر سپید ساده هم دارد. اما عمده‌کارش چنین نیست. عمران صلاحی شاعری ست ضد سکون و به همین خاطر مدام زاویۀ نگاهش را عوض می‌کند. گاه خود به نظاره جهان می‌نشیند و گاه از منظر اشیا و طبیعت به دنیا می‌نگرد. مثلاً هنگامی که کنار دریا می‌رود و بین او و دریا میله‌هایی قرار دارد، این‌گونه می‌نویسد:

«من به دیدار دریا آمده‌ام / یا دریا به دیدار من؟ / میله‌ها از کدام سو می‌شکنند؟» (همان: ۶۰)

این دیدگاه به نوعی در شعر آخر کتاب هم آمده است:

«... چشمانی / به سوی ما پروانه می‌فرستاند / و ترانه‌ای / مستانه / راهش را به سوی ما کج می‌کرد. / معلوم نبود / تماشا می‌کنیم / یا تماشا می‌شویم؟» (همان: ۱۱۶ و ۱۱۷)

شعر «تر و خشک» طنز موقعیت دارد و لبخند بر لبان مخاطب به زهرخند و بعد تبدیل به گریه می‌شود: «شاخه‌های خشک / به آتش می‌اندیشند و دود / به جرقه‌های جوانه و حریق گل. / شراره‌ای به شرارت فرود می‌آید / و می‌افتد / به جان شاخه‌های تو». (همان: ۶۷)

این شعر یادآور شعری ست از حمید مصدق در مجموعه «در ره‌گذار باد» که درخت در انتظار باران است؛ ولی صاعقه عایدش می‌شود. (مصدق، ۱۳۶۹: ۹۹)



شعر «مسلخ» شعر سرتاسر تلخی است که هیچ روزنه امید در آن دیده نمی‌شود. این که می‌گوییم شعرهایی که عمران در این دوره گفته، به خودش شبیه نیست، از همین روست:

«پناه می‌بریم از مرگ / به تبی / که مرگی تلخ‌تر از پی دارد. / نفسی تازه می‌کنیم / بین دو تیز کردن کرد.» (صلاحی ۱۳۸۶: ۷۰)

این شعر، نکته جالبی دارد و آن طنز گزنده و دردناکی است که سراسر وحشت و نومیدی است. همان خنده تلخی که از گریه غم‌انگیزتر است.

بخش دوم این کتاب، دربردارنده شعرهای ۶۷ تا ۸۴ است. پیداست که شاعر در این فاصله کتاب‌های دیگری چاپ کرده است و احتمالاً این شعر، پس‌مانده‌های آن است که (شاعر یا ناشر) شاید حیف‌شان آمده آن‌ها را کنار بگذارند! با این حال در این بین، شعرهایی می‌توان یافت که بسیار ساده‌اند و گاه از فرط سادگی تا حدّ یک شعار، نزول می‌کنند:

«هیچ‌کس آن نیست که می‌نماید / همه بر چهره نقابی دارند. / آن‌که شهره به ظلم است / دلی مهربان دارد / و آن‌که دست مهر بر سر آفاق دارد / دلی دارد زهرآگین. / هیچ‌کس آن‌چه می‌نماید نیست» (صلاحی ۱۳۸۶: ۹۴) در بخش دوم، صلاحی بیش‌تر حرف‌های حکیمانه و فلسفی زده، و گاه شعرش تا حدّ سخن بزرگان که نکته‌ای برای زندگی در آن نهفته است، دیده می‌شود و حاوی پیغام اخلاقی است:

«آن‌که نامحرم است / همان بهتر که نداند / و آن‌که محرم است / خود می‌داند چه گفته‌ایم» (همان: ۱۰۱) یا: «اگر عشق آلودگی است / مگذار تهمت پاکی بر دامنت بنشیند.» (همان: ۹۴)

و گاه این سطرها از حدّ یک پیغام فراتر می‌رود و به شعر می‌رسد:

«شاخ و برگ کلمات را می‌زنم / تا تخیل / سبزتر بروید.» (همان: ۱۰۷) یا:

«آن‌که دندان دارد / نان ندارد / و آن‌که نان دارد / دندان ندارد. / بیهوده دلبری

می‌کنند / سیب سرخ و گلابی / در ظرف بلور.» (همان: ۱۱۴)

آن سوی نقطه چین ها (۱۳۸۶، چاپ اول)

به نظر می‌رسد مجموعه «آن سوی نقطه چین‌ها...» زمانی که شاعر در قید حیات بوده، به ناشر سپرده شده و در فاصلهٔ اخذ مجوز و انتشار، صلاحی از دنیا رفته است. خود شاعر در مقدمهٔ کتاب - که معمولاً در ابتدای مجموعه‌هایش می‌گذارد - توضیحاتی در خصوص شعرهای این کتاب داده و گفته: «در فارسی، زبان گفتاری، ضربی و کوتاه است و زبان نوشتاری پیوسته و کشیده. ما آمده‌ایم زبان گفتاری را روی زبان نوشتاری سوار کرده‌ایم. شاید هم پیاده کرده باشیم. ناگفته نماند که در این کار خیلی تحت تاثیر شعر عامیانهٔ ترکی و فارسی بوده‌ایم.» (صلاحی، ۱۳۸۶: ۱۰)

شعرهای این دفتر از اشعار بین سال‌های ۶۰ تا ۸۵ شاعر انتخاب شده است و بیش‌تر حال و هوای شادی و طرب‌انگیزی در فضای شعرها ملموس است. گویا شاعر در طول این بیست و پنج سال، این شعرها را در مقاطعی سروده اما عمدتاً شعرهای دیگرگونهٔ خود را به چاپ داده است. مثلاً در مجموعه‌های «هزار و یک آینه» و «آینا کیمی» او شاعری اندوهگین، معترض و ناامید جلوه می‌کند که طنزهایش بیش‌تر از نوع موقعیت‌اند. این سیاهی و تلخی در شعر و اندیشه، در کتاب «در یک زمستان» به اوج خود می‌رسد و رفته رفته تبدیل به وحشت می‌شود. اما به طور مثال در مجموعه‌های «مرا به نام کوچکم صدا بزن!» و «سال‌های دور»، فضا نسبتاً تلطیف شده است و یکی از نشانه‌های آن وجود طنزهای کلامی است. در برخی از شعرهای «آن سوی نقطه چین‌ها...» گاه چنان با سادگی در شعر و اندیشه مواجهیم که چنین تصور می‌شود شاعر برای نوجوانان شعر سروده است. شعرهای «لبخند و مهربانی»، «باغ»، «میان رویاها» و «فروردین» از جملهٔ آن‌ها هستند. با همهٔ این اوصاف، عمران صلاحی با کشف و شهود شاعرانه و تشبیه‌های نامحسوس و بکر، به شعر ناب می‌رسد:

«دستان ما / در خاموشی / به ده زبان / با هم سخن می‌گویند». (همان: ۱۷) یا:

«پنهانیم / مثل مضمونی پیچیده در بیتی / مثل دو نام ممنوع / در پشت نقطه چین‌ها...» (همان)

شعر «مصاحبه» یکی از طنزهای این مجموعه است که از مسیر طنز کلامی، به طنز موقعیت می‌رسد؛ دیالوگی در متن اتفاق می‌افتد که پاسخ‌های آن در لحظهٔ اول خنده‌دار و لحظه‌ای بعد، گریه‌آور است:

«خبرنگار از پیرمرد خسته‌ای می‌پرسد: / - خسارت مالی هم دیده‌ای؟ / - نه قربان / فقط قدری کف و سقف خانه به هم رسیده / - خسارت جانی چی؟ / - عیال‌مان مقداری جان سپرده...» (همان: ۱۸)

در پایان، شاعر - که راوی داستان است - و شاید خودش همان پیرمرد باشد، با کنایاتی طنزآلود، و با تکیه بر کلامی از سعدی، خدا را شکر می‌کند؛ که البته از لحن و فضای شعر، پیداست که منظورش این نیست:

«باران رحمتش که بی حساب است / تا خرخره رسیده / و خوان نعمتش که بی دریغ است / ما را به گل کشیده / چه چیزی بهتر از این؟ / الحمدلله رب العالمین!» (همان: ۱۹)

صلاحی در برخی شعرها با استفاده از صفت تفضیلی «تر» به طنز کلامی رسیده است که پذیرفتنی می‌نماید: «دره‌ها در مه / دره‌تر می‌شود / شاخه‌ها جاده‌ها صخره‌ها در مه / شاخه‌تر جاده‌تر صخره‌تر می‌شود / نغمه‌ها در مه / نغمه‌تر می‌شود». (همان: ۹۰) و در شعری دیگر که «شعرت» می‌نماید:

«حالم چقدر خوب است / دنیا را دنیاتر می‌بینم / زیبا را زیباتر می‌بینم / گل‌ها را گل‌ها تر!» (همان: ۱۰۹)

عمران صلاحی معمولاً کم‌تر در فضای استعاری شعر می‌گوید. اما زمانی که لازم باشد، این کار را می‌کند؛ اما به نظر می‌رسد آن جا که پای مسایل اجتماعی و سیاسی در میان است، ناگزیر به دامن استعاره پناه می‌برد. عمران اسم جالب «پشت در ماندگان و درماندگان» را هم برای آن برگزیده است:

«در بسته شد به ناگهان / یک عده پشت در ماندند / با مشت‌های بیهوده / با سکه‌های فرسوده. / آنان که می‌دویدند و فریاد می‌کشیدند / فرو ماندند / آنان که روی سکوی سکوت می‌نشستند / به آسانی گذشتند. / یک عده می‌دویدند / و پشت‌شان به در بود!» (همان: ۹۹)

اسم این شعر، خود به ایجاد طنز پنهان در اثر کمک می‌کند. در کل می‌توان چنین گفت که ابهامی که معمولاً در شعرهای صلاحی است، ابهامی است در خدمت شعر و حتی اگر گاه خواننده نتواند به طور صریح و مشخص، به مقصود شاعر نایل شود، از شعر لذت می‌برد؛ انگار

که چیزی را درک کرده باشد؛ اما در مورد آن نمی‌تواند حرفی بزند. شعر «عکس» در سال ۲۰۰۰ در استکهلم سوئد نوشته شده است. شاعر با نگاهی به اطراف، و با دیدن طبیعت و انسان‌ها، به توصیف می‌پردازد:

«تفنگی / با لوله گره‌خورده شلیک می‌کند صلح و صفا را / و قدری آن‌طرف‌تر /  
فرشتگان عریان / پرواز می‌کنند / تا چشم‌های آبی / تا لبخند». (همان: ۱۰۰)

برای یک انسان شرقی (ایرانی) می‌تواند این فضا جالب و بکر باشد و گر نه از نظر ساکنان آن کشور، چنین وضعی، عادی به نظر می‌رسد. بسیار دیده و شنیده شده که وقتی شرقی‌های محدود، به غرب نامحدود می‌روند، شکل لباس‌شان را عوض می‌کنند؛ جهت نگاه‌شان را تغییر می‌دهند و تیر نگاه‌شان را تیزتر پرتاب می‌کنند! در این شعر، اتفاق در بخش دوم می‌افتد، آن‌جا که شاعر می‌گوید:

«لطفاً / کنار این فرشتگان آزاد / از من عکسی بگیرید». (همان)

#### نتیجه‌گیری

در یک نگاه کلی و با نگاهی به شعرهای اولین کتاب عمران صلاحی، او را شاعری نیمایی می‌یابیم که به هر حال، مقید به وجود وزن در شعرهاست. از نظر مضمون، بیش‌تر شعرهای اجتماعی می‌گوید که به صورت غیرمستقیم و در شکل طنز، مسایل انتقادی را به عرصه شعر آورده است. شروع کار صلاحی با مجموعه «گریه در آب» سکوی پرتاب او به سمت شعر معاصر است تا از او چهره‌ای برتر بسازد. نمونه‌های موفق و ماندگار شعر او در این کتاب با نام‌های «من بچه جوادیه‌ام» و «عیادت»، هنوز هم جزو بهترین شعرهای او محسوب می‌شود.

در مجموعه «ایستگاه بین راه» او ضمن ادامه دادن شیوه شاعری‌اش در محتوا و زبان، قالب‌های کلاسیک به ویژه غزل را هم وارد شعرهایش می‌کند. با مطالعه اشعار عمران صلاحی می‌توان گفت که وی خود را محدود به قالب‌های شعری نکرده و به سبب نیازی که داشته به سراغ‌شان می‌رود. او مثل بسیاری دیگر از شاعران، خود را ملزم نمی‌کند که حتماً شعر بی‌وزن

بگوید. برای او شعر نیمایی، رباعی، دویتی، غزل و حتی قصیده فرق چندانی نمی‌کند. بلکه آن را وسیله‌ای برای بیان هدف اصلی (شعر) می‌داند.

عمران صلاحی را می‌توان جزو شاعرانی تلقی کرد که مرحله به مرحله مسیر شعر و شاعری را طی کرده و از شعر موزون به شعر نیمایی رسیده است و پس از ترکیب وزن و هجا، در نهایت به خودش اجازه سرودن شعر بی‌وزن را داده است. او نه مثل مهدی سهیلی و حمیدی شیرازی است که شعر بی‌وزن و حتی نیمایی را بر نمی‌تافتند و مسخره‌اش می‌کردند؛ و نه در رده شاعرانی مثل اخوان و مشیری و م. آزاد و دیگران که نتوانستند خود را متقاعد کنند تا وزن - و لو نیمایی - را کنار بگذارند. و البته نه مثل بسیاری از شاعرانی که امروز چنان در خصوص غزل و رباعی و قالب کلاسیک، ریش می‌جنبانند که انگار نوشتن شعر موزون، جنایتی نابخشودنی است. روزگاری بعد از نیمه، بخصوص از دهه هفتاد به این طرف، نوشتن شعر نیمایی در بین شاعران منسوخ شد؛ به طوری که نیمایی نوشتن نوعی عقب‌ماندگی در شعر، تصور می‌شد. حتی نوشتن در قالب‌های کلاسیک آن قدر قبیح نداشت که نوشتن شعر نیمایی. با این حال در این روزگار، شاعرانی بودند که همچنان وفادار به نیما کارشان را پی می‌گرفتند و شعرشان خریدار هم داشت؛ حداقل بیش‌تر از کسانی که این شایعه را مطرح کرده بودند. صلاحی هیچ مرزبندی‌ای نسبت به این گونه مسایل نداشت و در بحث «وزن در شعر»، معتقد به «توازن به جای وزن» بود.

عمران صلاحی «ایستگاه بین راه» مجموعه‌های «هفدهم» و «سال‌های دور» را نیز در کارنامه دارد که تقریباً به همان سبک ادامه می‌دهد؛ لیکن با توجه به شرایط زمان، حال و هوای اشعار نیز اندکی فرق می‌کند. نقطه عطف عمران صلاحی در مجموعه «هزار و یک آینه» است. در این مجموعه شاعر با کنار گذاشتن وزن، به تجربه تازه‌ای در شعر دست می‌زند که اتفاقاً بسیار موفق است. صلاحی در مجموعه هزار و یک آینه با کنار گذاشتن قید و بند وزن و قافیه، شعرهای بسیار درخشانی سروده است. با بیش‌تر شدن ابهام شاعرانه، اشعارش عمق بیش‌تری گرفته‌اند. او با کنار گذاشتن پوسته ظاهری (وزن) شعر، به جان کلام رسیده است. بعدها این اتفاق به نوعی دیگر و با هجایی کردن اوزان - که به گفته خودش از شعرهای ترکی متأثر شده - در مجموعه «آن سوی نقطه چین‌ها» اتفاق می‌افتد و البته موفقیت و قوت شعرهای «هزار و

یک آینه» را ندارد. دیگر این که عینیت عمران صلاحی، در شعرهای این دفتر، در فضای ذهنی رخ داده است؛ یعنی حرف‌ها و تعبیر و تصاویری که خلق می‌کند محصول تخیل شاعرانه هست؛ بعد از این مجموعه، دو کتاب شعر دیگر از صلاحی، بعد از مرگش، منتشر می‌شود. «در یک زمستان» و «آن سوی نقطه چین‌ها» که درخشانی مجموعه‌های قبلی را ندارند.

با مطالعه مجموعه شعرهای صلاحی به این نتیجه می‌رسیم که وی شاعری است که از عنصر تخیل و عاطفه به خوبی بهره برده است. خلق مضامین نو و تبدیل کردن موضوع‌هایی که شاید در نگاه اول، ارزش شعر شدن نداشته‌اند، از مشخصات بارز شعر صلاحی است. اگر بخواهیم عمران صلاحی را در دو کفه ترازوی «زبان» و «معنا»ی شعر بسنجیم، کفه «معنا» سنگینی می‌کند. یعنی او با وجود زبان شسته و رفته‌ای که دارد، همواره به «معنا»ی شعرش توجه دارد تا جایی که می‌توان از او با عنوان شاعر «معنا محور» یاد کرد. اما در این میان، نقش طنز در شعر صلاحی، یکی از مواردی است که در کنار سایر ویژگی‌ها خود را نشان می‌دهد و از آن به درستی استفاده می‌کند؛ اما این بدان معنا نیست که صلاحی، طنز را با قصد قبلی وارد شعر می‌کند؛ یا به معنی کلمه، شاعر طنزپرداز است؛ بلکه او در نگاه نخست یک شاعر است و طنزپردازی وی بیش‌تر در حوزه نثر اتفاق می‌افتد. با مطالعه دفترهای شعری صلاحی به این نتیجه می‌رسیم که ورود عنصر «طنز» در حوزه شاعری وی که بعدها به یکی از ویژگی‌های شعری و مولفه‌های شاعری وی تبدیل می‌شود، تدریجی بوده است. مطالعه در اشعار عمران صلاحی و دقت در ویژگی‌های آن ما را به این نتیجه می‌رساند که شعر عمران صلاحی، حتی فارغ از جنبه‌های طنزی آن، دارای قابلیت‌هایی است که وی را در بین شاعران معاصر، به چهره‌ای برجسته و تاثیرگذار تبدیل کرده است.

در یک کلام، با مطالعه شعرهایی که وی در دوره‌های مختلف زندگی خود از آغاز جوانی تا به دوران میان‌سالی سروده است، متوجه می‌شویم که وی در سال‌های آغازین تحت تاثیر مرگ پدر، شعرهای غمگین و معترضانه‌اش به نسبت سال‌های بعد بیش‌تر است؛ حال آن‌که رفته‌رفته، جنبه تغزل و عاطفه در شعر او بیش‌تر می‌شود و به همین سبب شعرهای عاشقانه و فضاهای لطیف را در مجموعه‌های بعد از سال‌های اولیه دهه هشتاد، بیش‌تر می‌بینیم.

یادداشت‌ها:

۱. گروتسک: به توصیف صحنه یا داستانی گفته می‌شود که در آن قطب‌های متضاد و متجانس، در شکلی غیر عادی، زشت، مضحک، مهووع و ترس‌ناک در کنار هم قرار می‌گیرند و در هم می‌آمیزند تا نشان دهند زندگی تا چه حد ماهیت توأمان تراژیک و کمیک دارد. (اصلائی، ۱۳۸۵: ۲۰۶)

Archive of SID

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- ۱- اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۵)، فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، تهران، انتشارات کاروان، چاپ نخست.
- ۲- جوادی، حسن (۱۳۸۴)، تاریخ طنز در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات کاروان، چاپ نخست.
- ۳- حلبی، علی‌اصغر (۱۳۷۷)، طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلام، تهران، انتشارات بهبهانی، چاپ نخست.
- ۴- صلاحی، عمران (۱۳۵۶)، ایستگاه بین راه، تهران، انتشارات دنیای دانش، چاپ نخست.
- ۵- -----، ----- (۱۳۷۹)، آی نسیم سحری! یه دل پاره دارم چن می خری؟، تهران، نشر دارینوش، چاپ نخست.
- ۶- -----، ----- (۱۳۸۰)، آینا کیمی - چون آینه، تهران، انتشارات نگاه امروز، چاپ نخست.
- ۷- -----، ----- (۱۳۸۰)، هزار و یک آینه، تهران، نشر سالی، چاپ نخست.
- ۸- -----، ----- (۱۳۸۲)، گزینۀ اشعار طنزآمیز، تهران، انتشارات مروارید، چاپ نخست.
- ۹- -----، ----- (۱۳۸۶)، آن سوی نقطه چین‌ها، تهران، نشر ثالث، چاپ نخست.
- ۱۰- -----، ----- (۱۳۸۶)، در یک زمستان و اشعار دیگر، شیراز، انتشارات نوید شیراز، چاپ نخست.
- ۱۱- -----، ----- (۱۳۸۷)، گفت‌وگو با عمران صلاحی، تهران، نشر ثالث، چاپ نخست.
- ۱۲- علومی، محمّدعلی (۱۳۸۶)، طنز در مثنوی معنوی، جلد اول، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ نخست.
- ۱۳- مجابی، جواد (۱۳۸۳)، نیش خند ایرانی، تهران، انتشارات روزنه، چاپ نخست.
- ۱۴- مصدّق، حمید (۱۳۶۹)، تا رهایی (شعرا و منظومه‌ها)، تهران، انتشارات سیمرخ، چاپ نخست.
- ۱۵- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۳)، واژه‌نامه هنر شاعری، تهران، کتاب مهناز، چاپ نخست.

ب) مجلات

- ۱- ادبیات و فلسفه (ماهنامه)، مرداد ۱۳۸۳، شماره ۸۲.
- ۲- عصر پنج‌شنبه (ماهنامه)، دی و آذر ۱۳۸۵، شماره ۹۹ و ۱۰۰.
- ۳- گوهران، (فصلنامه)، بهار ۱۳۸۳، شماره ۳.
- ۴- همشهری ماه، (ماهنامه)، مرداد ۱۳۸۰، شماره ۵.